

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب پیش روی جلد سوم از مجموعه درآمدي به نظام حکمت صدرائی است. در جلد نخست این مجموعه به مباحث هستی‌شناسی و جهان‌شناسی پرداختیم، شامل اصالت وجود، تشکیک در وجود، وجود رابط معلول، حرکت و حرکت جوهری. در جلد دوم به مباحث معرفت‌شناسی (هستی‌شناسی ادراک) و خداشناسی پرداختیم، شامل علم حضوری، علم حصولی، وجود ذهنی، اثبات ذات، توحید و علم خداوند. این جلد که درباره علم‌النفس یا انسان‌شناسی حکمت متعالیه است، فصل‌های شانزدهم تا بیست‌وششم از مجموعه مزبور را دربردارد: فصل شانزدهم، به منزله مقدمه، درباره مزاج، فصل هفدهم در وجود نفس، فصل هجدهم در چیستی نفس، فصل نوزدهم در مجرد نفس، فصل بیستم در قوای نفس، فصل بیست‌ویکم در مراتب نفس، فصل بیست‌ودوم در حدوث نفس، فصل بیست‌وسوم در بدن و نفس، فصل بیست‌وچهارم در انفعال نفس و فصل بیست‌وپنجم و بیست‌وششم به ترتیب شامل خلاصه انسان‌شناسی سینوی و صدرائی.

چنان‌که در پیشگفتار جلد یکم گوشزد کرده‌ایم، علم‌النفس آخرین بخش از بخش‌های پنج‌گانه مطرح در این مجموعه است. بی‌اغراق این بخش، هم‌فی‌نفسه مشکل‌ترین بخش از حکمت متعالیه است، و هم پس از صدرالمتألهین آن‌چنان‌که شاید و باید به آن نپرداخته‌اند تا دقایق آن روشن و مشکلاتش حل شده باشد؛ باینکه بسیاری از نظریات صدرالمتألهین در بخش‌های دیگر، در این بخش کاربرد دارند و خود را به‌خوبی نشان می‌دهند.

ویژگی مهم علم‌النفس این است که در آن، افزون بر قوانین فلسفی، با تجربه درونی نیز سروکار داریم؛ تجربه‌ای که از خویش داریم؛ تجربه‌ای از سنخ علم حضوری و شهود؛ شهود همان چیزی که با واژه «من» از آن یاد می‌کنیم و خاستگاه آثار حیاتی در ماست:

خاستگاه تفکر، تخیل، احساس، شوق، نفرت، محبت، خشم، اراده، حرکت، تغذیه، رشد و امثال آنها. پیداست برای آنکه هر فیلسوفی این تجربیات را با قوانین فلسفی پذیرفته خویش وفق دهد، لازم است آنها را در چارچوب این قوانین تبیین کند، وگرنه صحت قوانین مزبور در کانون تردید قرار می‌گیرد، و این ایجاب می‌کند که ضعف‌های آنها یافته و برطرف شوند؛ همان رویکردی که صدرالمتألهین در قبال فیلسوفان پیشین، به‌ویژه ابن‌سینا دارد.

بی‌شک مبسوط‌ترین و دقیق‌ترین مباحث نفس‌شناسی پیش از صدرالمتألهین از آن ابن‌سینا در کتاب *شفاء* است؛ به طوری که فیلسوفان پس از او تا عصر صدرالمتألهین، در مهم‌ترین مسائل علم‌النفس، و بلکه در اکثر مسائل آن، عمدتاً از او متأثر و با وی هم‌رأی‌اند. مع‌الوصف چون نظام فلسفی او فاقد ظرفیت لازم برای تبیین همه‌جانبه نفس انسانی و حتی نفس حیوانی است با مشکلات لاینحلی روبه‌روست که صدرالمتألهین به آنها پرداخته است. او این مشکلات را آشکار ساخته و نشان داده که ریشه اکثر آنها غفلت از اصالت وجود و اعتباریت ماهیت و غفلت از دستاوردهای آن است: غفلت از تشکیک در وجود، از انحای وجود برای ماهیت واحد، از وجود برتر جمعی ماهیت، از حرکت جوهری و به‌خصوص نوع اشتدادی آن، از اتحاد عالم و معلوم، از مجرد مثالی و... او بیشتر مشکلات یادشده را در پرتو آرای مزبور حل کرده است؛ به طوری که بسیاری از آرای بدیع او در باب نفس سلباً و ایجاباً ناظر به آرای ابن‌سیناست. از همین رو، فهم علم‌النفس صدرائی بدون درک درست علم‌النفس سینیوی و مشکلات آن و کم‌وکاستی‌های مبانی فلسفی‌اش نه‌تنها دشوار است، بلکه برای اغلب طالبان ممکن نیست. البته این امر به بخش علم‌النفس اختصاص ندارد و بخش‌های دیگر حکمت متعالیه نیز تا حدی مشمول آن‌اند و در آنها نیز با همین دشواری روبه‌رویم. از همین رو، در جلد اول و دوم این مجموعه غالباً پیش از طرح هر مسئله‌ای از حکمت متعالیه سیر تحول آن را تا عصر صدرالمتألهین کوتاه گزارش می‌کردیم. مع‌الوصف این دشواری در علم‌النفس بیشتر، و بالتبع مراعات این روش در باب نفس لازم‌تر است. به همین دلیل، در این باب، ضروری است ابتدا در هر مسئله‌ای به رأی ابن‌سینا

– و به‌ندرت به رأی برخی اندیشمندان پس از او – به‌تفصیل پردازیم و صرفاً به گزارشی کوتاه بسنده نکنیم. بر این اساس ناچاریم در هر مسئله‌ای ابتدا رأی ابن‌سینا را مشروح مطرح کنیم و سپس در مقایسه با آن به توضیح نظر صدرالمتألهین پردازیم. برای پیشگیری از خلط آرای ابن‌سینا و صدرالمتألهین، دوباره تأکید می‌کنیم که در این اثر هر مبحثی با رأی ابن‌سینا آغاز می‌شود و با رأی صدرالمتألهین انجام می‌پذیرد.

با مراعات این روش، رابطه بین اندیشه‌های صدرالمتألهین و فیلسوفان پیشین و به بیان دیگر، سیر اندیشه فیلسوفان در مسئله‌ای خاص روشن می‌شود. افزون بر این، رابطه بین آرای صدرالمتألهین در انسان‌شناسی با آرای او در بخش‌های دیگر حکمت متعالیه نیز معلوم می‌شود؛ اما رابطه بین آرای صدرالمتألهین در خود انسان‌شناسی تا حدی در ابهام می‌ماند. روشن نمی‌شود که در این باب، کدام اندیشه صدرالمتألهین برخاسته از کدام اندیشه دیگر اوست و چه مسئله‌ای پایه است و چه مسئله‌ای غیرپایه و لازمه آن است. برای رفع این نقص، در پایان کتاب، در ضمن فصل بیست‌وپنجم و بیست‌وششم، بر اساس مباحثی که در کتاب آمده، دورنمایی از انسان‌شناسی فلسفه اسلامی عرضه شده است. در فصل بیست‌وپنجم، به خلاصه اهم مباحث نفس در نظام سینوی، و در فصل بیست‌وششم به خلاصه آرای صدرالمتألهین در مقایسه با آرای ابن‌سینا پرداخته شده است؛ به گونه‌ای که پس از درک مباحث تفصیلی نفس، تصویری مرتبط و جامع از آن در ذهن خواننده نقش بندد تا بتواند جایگاه مسائل انسان‌شناسی حکمت متعالیه و رابطه آنها را با یکدیگر دریابد و در درک ارتباط آنها سردرگم نشود.

گفتنی است نگارنده هرچند به بسیاری از آرای صدرالمتألهین باور دارد، برخی از آنها را هم نقدپذیر می‌داند؛ با این حال در این مجموعه در مقام داوری درباره این آرا نیست تا به نقد آنها پردازد یا در صدد دفاع از آنها برآید. تمام هم‌نگارنده در این مجموعه، این است که نشان دهد این فیلسوف چگونه به هستی می‌نگرد تا خواننده بتواند از دریچه چشم او هستی را ببیند؛ خواه این نگرش را بپذیرد، خواه از قبول آن سر باز زند. آشکار است که دستیابی به این هدف به دو امر وابسته است:

اول اینکه خود نگارنده افکار صدرالمتألهین را به گونه‌ای عمیق و آن‌چنان‌که هست دریافتی باشد. نگارنده برای رسیدن به این مقصود، در هر مسئله‌ای بارها به همه آثار صدرالمتألهین مراجعه کرده و از اکثر تعلیقات و شروح موجود بهره جسته و در حد توان، از هیچ کوششی دریغ نورزیده است. باین‌همه، اذعان می‌دارد که هنوز برخی از آرای او را، به‌ویژه در باب نفس، آن‌چنان‌که شایسته و بایسته است درنیافته است و طبعاً انتظار دارد که در آینده صاحب‌نظران و متخصصان، با نقدهای عالمانه، مواضع قوت و ضعف این نوشتار را آشکار کنند و حکمت متعالیه را بیش از پیش در دسترس اندیشه‌ورزان قرار دهند؛ دوم اینکه آنچه را فهمیده است چنان عرضه کند که درک آن برای کسانی که بایسته‌های فهم این بحث‌ها را داشته باشند، دشوار یا همراه با ابهام نباشد، که امید است این امر مهم نیز تحقق یافته باشد.

در هر صورت، این اثر با هدف تعمیق اندیشه‌های توحیدی، درک بهتر معارف بلند دینی و معرفی سنت تفکر اسلامی در زمینه فلسفه پیشکش شده است. بنابراین، نویسنده هم‌زبان با صدرالمتألهین می‌گوید:

إني أستعید بالله ربی الجلیل فی جمیع أقوالی وأفعالی ومعتقداتی ومصنفاتی
من کل ما یقدح فی صحه متابعة الشریعة التی أتناها بها سید المرسلین
وخاتم النبیین علیه وآله أفضل صلوات المصلین أو یُشعر بوهن بالعزیمه
والدین أو ضعف فی التمسک بالحبل المتین. لأننی أعلم یقیناً أنه لا یمکن
لأحد أن یعبد الله كما هو أهله ومستحقّه إلا بتوسط من له الإسم الأعظم
وهو الإنسان الكامل المکمل، خلیفة الله بالخلافة الکبری فی عالمی الملک
والملکوت الأسفل والأعلى ونشأتی الأخری والأولی. وأوصیک أیها الناظر
فی هذه الأوراق أن تنظر فیها بعین المروة والإشفاق (عرشیه، ص ۲۸۵).

در پایان، پیش از ورود به مباحث اصلی، لازم است چند نکته را گوشزد کنیم:
(۱) فیلسوفان، افزون بر گیاهان و حیوانات و انسان، برای افلاک نیز نفس قایل بوده‌اند.

این نظریه آنها بر اساس اعتقاد ایشان به هیئت بطلمیوسی است به ضمیمه برخی مقدمات طبیعی ارسطویی و برخی قواعد فلسفی. بالتبع در عصر حاضر که هیئت بطلمیوسی مردود و قول به افلاک منتفی است، نظریه نفوس فلکی نیز قابل اثبات نیست. ازاین‌رو، ما بر اساس اینکه تنها سه گونه نفس داریم (نفس گیاهی و حیوانی و انسانی، که آنها را «نفوس ارضی» یا «نفوس زمینی» می‌گویند)، مسائل را پی می‌گیریم؛

۲) چون غرض اصلی از مبحث انسان‌شناسی بررسی نفس انسان است، نه حیوان و گیاه، هرگاه واژه «نفس» را بدون قید به کار می‌بریم، نفس انسانی مراد است، نه نفس گیاهی یا حیوانی یا نفس زمینی که عام است؛ مگر قرینه‌ای کلامی یا حالی بر یکی از آنها در کار باشد؛

۳) چون دو واژه «جان» و «نفس» مترادف‌اند و ثابت می‌شود که انسان و حیوان و گیاه نفس دارند، می‌توان از آنها با تعبیر «جاندار» یاد کرد؛ در برابر واژه «بی‌جان» که برای جمادات به کار می‌رود؛

۴) برای سهولت، در سراسر این مبحث، واژه «بدن» را مترادف با «جسم طبیعی آلی» به کار می‌بریم که مقصود از آن جسمی است که کارهای گوناگون را با اندام‌ها یا جهازات گوناگون انجام می‌دهد و جسم گیاه را هم دربرمی‌گیرد. با این تفسیر، واژه «بدن» بر جسم گیاه نیز قابل اطلاق است.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین.

قم

عبدالرسول عبودیت

۲۲ محرم ۱۴۳۳

۲۷ آذر ۱۳۹۰